**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010823**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در جلسۀ قبل عرض کردیم که در بحث تمکن از تصرف و شرطیت تمکن از تصرف به برخی از روایات تمسک شده و در جامع احادیث آن روایات را در این باب آورده. روایاتی که شرط می‌کند که مال زکوی باید در یک سال در نزد آن شخص باشد. ما عرض می‌کردیم که این ممکن است ناظر به این بحث ما نباشد، تمکن از تصرّف. بلکه این بحث مربوط به این باشد که یک سال در ملک شخص باشد. اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم در بحث ملک هم اگر مربوط به ملک باشد مناسب هست این روایات در بحث ملک آورده بشود چون در این که به چه دلیل باید مال زکوی انسان مالکش باشد در کل سال و اینها خب دلیل خیلی روشنی لفظی به آن اقامه نشده بود. این در آن بحث خب مفید هست آورده بشود، به خصوص یک نکته‌ای هم هست، آن این است که ظاهر این که می‌گوییم یک شیءای در دست من هست آن این است که اختیار تام این ملک با من است. بنابراین اگر ملکیت ناقص باشد این عنوان صدق نمی‌کند. در آن بحث گفتیم علاوه بر اصل ملکیت تمام الملکیت را هم معتبر دانستن این بحث تمام الملکیة از این عبارت استفاده می‌شود، در بحث‌های آینده هم برمی‌گردیم به این می‌پردازیم. مثلاً ملکی که متعلق حق غیر هست این تمام الملک در موردش صدق نمی‌کند. ممکن است تمکن از تصرف بگوییم از آن ادله چیزی در موردش استفاده نمی‌شود ولی بحث تمام الملکیة عنوان دیگری هست ممکن است در بحث‌های آینده از باب عدم صدق تمام الملکیة بعضی از موارد را بگوییم زکات ندارد. این یک نکته.

یک نکته‌ای هم عرض بکنم مرحوم سید عبارتی که در عروه بود این عبارت کلمۀ محجور در نسخه‌های چاپی به کار رفته بود. ما عرض می‌کردیم که محجور مصحف مجحود است، آن چیزی که اینجا مراد مجحود هست. بعد همینجور هم هست، مراد مجحود است ولی در این بحث یک نکته‌ای می‌خواهم عرض بکنم، در این بحث هم محجور مطرح است، هم مجحود مطرح است. روی همین جهت من عبارت مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء را آوردم آن عبارت جالبی است.

شاگرد: محجور بر مال هم اطلاق می‌شود؟

استاد: نه اینجا مراد مجحود است. ولی چون گفتم اینجا محرف است، ولی بحث محجور بودن هم در همین بحث مطرح است، گفتم اینجا محرف است، این محجور محرف مجحود است، ولی در همین بحث دقیقاً هم محجور مطرح است هم مجحود مطرح است. در انوار الفقاهۀ شیخ حسن کاشف الغطاء می‌گوید یشترط فی تعلق الزکاة بالمال الملک، بعد مصادیقش را ذکر می‌کند و کونه تاماً. تمامیت ملک هم معتبر است. بعد می‌گوید تمامیت ملک معانی مختلفی ممکن است برایش بشود. به معنا عدم تزلزله، خب این را توضیح می‌دهد، أو بمعنی التمکن من التصرّف معه شرعاً فلا یجب فی المرهون و المنذور التصدق به و المحجور علیه و اشباهها او عادةً کالغائب و الزال و المغصوب و المسروق و المجحود. هم محجور را آورده، البته محجور علیه تعبیر می‌کند. یعنی مالی که مالکش ممنوع از او قرار گرفته. و اینجا البته سیاقی که عروه دارد در سیاق آن مغصوب و مسروق و اینها ذکر کرده. این است که مجحود مناسب هست و سیاق اینجور اقتضاء می‌کند. ولی خود محجور هم در این بحث مطرح است. من حدس می‌زنم علتی که این تبدیل شده به خاطر این که هم محجور مطرح بوده هم مجحود مطرح بوده اینها به همدیگر قاتی شده. این هم دو نکته.

نکتۀ دیگری که می‌خواهم اینجا عرض کنم در این عبارت مرحوم کاشف الغطاء تعبیر می‌کند که تامیت ملک بمعنی التمکن من التصرف معه شرعاً او عادةً. مرحوم آقای خویی و قبل از مرحوم آقای خویی مرحوم آقای حکیم در این بحث، بحث تمکن از تصرف این را مطرح می‌کنند که تمکن از تصرف خارجی یا تمکن از تصرّف اعتباری، دو تا بحث اینجا هست این دو تا بحث در کلام مرحوم آقای خویی یک مقداری با همدیگر بحث شده. در بحث تمکن از تصرف دو تا واژه به کار رفته. یکی واژۀ تمکن است، یکی واژۀ تصرف است. آقای حکیم اینها در کلمۀ تصرّف صحبت می‌کنند که مراد از این تصرّف، تصرّف خارجی است یا تصرّف اعتباری است. ایشان تعبیرشان این هست، می‌گویند که از ادله استفاده می‌شود آن که معتبر هست قدرت بر مال زکوی است، فالظاهر من القدرة علی الشیء التمکن من التصرف الخارجی القائم به. بعد توضیح می‌دهند فلا یکفی فی ثبوتها القدرة علی بعض التصرفات الاعتباریة کالعتق و الهبة و الصلح و لا یمنع عنه العجز عن ذلک.

این کلمۀ آن تصرّف را می‌گویند مراد تصرّف خارجی است نه تصرّف اعتباری.

همین مطلب در کلام آقای خویی وارد شده. ولی در کلام آقای خویی یک تعبیرات دیگری هم ضمیمه شده، عبارت‌هایش را ببینید. ایشان می‌گوید یک جا تعبیر می‌کند ایشان تصرّف خارجی یا تکوینی یا تصرّف اعتباری. بعد تعبیر می‌کند عجز شرعی یا عجز تکوینی. عجز شرعی مربوط به آن تمکن است. هر دو تعبیر را دارند، این دو تا بحث را با هم قاتی کردند، با هم آوردند. البته قبل از مرحوم آقای حکیم و اینها من فرصت نکردم کامل مراجعه کنم. ولی یک مقداری که نگاه می‌کردم این عبارت مرحوم کاشف الغطاء اینها این شرعاً او عادةً قید آن تمکن است. این که تمکن شرعاً داریم یا تمکن عادةً داریم. این شرعاً او عادةً قید تمکن است. اما این که آن تصرّف، تصرّف خارجی هست یا تصرّف اعتباری هست این در کلمات این آقایان نیست. در عبارت‌های قبل از مرحوم صاحب انوار الفقاهة یک مقداری دلم می‌خواست برسم کامل نگاه کنم ولی یک کمی پیدا کردن سخت بود، یکی دو تا عبارت بود. در رسائل عشر ابن فهد صفحۀ ۱۲۶ این بحث را دارد، که زکات بر کامل متمکن من التصرف واجب است بعد می‌گوید فلا یجب علی الممنوع قهراً بعد مثال می‌زند و شرعاً. این کلمۀ ممنوع قهراً و شرعاً این تقسیم مربوط به امکان است، یعنی یک شیءای ممکن است قهراً، قهراً یعنی خارجاً، یعنی به وسیلۀ این که یک کسی من را مقهور کرده، وقتی مقهور کرده دیگر امکان تصرّف را از من سلب کرده. این مربوط به کلمۀ ان کان هست نه مربوط به آن تصرّف. این که ما تصرّف را به دو قسم بکنیم، تصرّف خارجی یا تصرّف اعتباری یا به تعبیر آقای خویی تصرّف تکوینی یا تصرّف اعتباری وضعی تعبیر می‌کند، اعتباری وضعی این تعبیرات من می‌گویم فرصت گشتم پیدا نکردم ولی اجمالاً که نگاه می‌کردم در کلام آقای حکیم و بعضی کلام آقای خویی دیدم، قبل از آن ندیدم حالا می‌شود مراجعه کرد. آن تعبیری که در کلمات آقایان قبلی هست تقسیم بندی نسبت به آن امکان هست. آن امکان هم یک تعبیر همین قهراً و شرعاً ابن فهد دارد که همین تعبیر از روضة البهیۀ مرحوم شهید ثانی هم آمده در جلد ۱، صفحۀ ۱۲۱ با حاشیۀ سلطان، جلد ۲، صفحۀ ۱۳ با حاشیۀ کلانتر، در بحث متمکن من التصرف فی اصل المال که می‌گوید شرط وجوب زکات این است که شخص متمکن من التصرف فی اصل المال باشد می‌گوید فلا زکاة علی الممنوع منه شرعاً او، ۲، ۳ خط بعد توضیح مثال می‌زند، او قهراً. این هم شرعاً و قهراً را تعبیر کرده. تعبیری که مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء دارد که شرعاً او عادةً، یک مقداری تا حدودی نزدیک هست به همان عرضی که ما تعبیر می‌کردیم، می‌گفتیم به سهولت بتواند معامله کند. چیزی که این تعبیر می‌گوید عادةً آن چیزی که یک نوع تصرّف نادری بتواند در آن انجام بدهد آن خارج از آن تصرف عادةً هست. ولی خب ممکن است ما بگوییم ممنوع قهراً ظاهرش این است که اصلاً هیچ گونه تصرّفی نتواند در شیء بکند. این تعبیر عادةً که ایشان تعبیر کرده یک قدری تعبیر شاید قشنگ‌تری است. حالا من این عبارت ابن فهد و اینها، مثال‌هایی که آقایان زدند را عرض بکنم.

یک مثالی حالا از قدیم در اینجا زده شده، کلمۀ مغصوب هست. ما در روایاتمان مغصوب نداریم که مغصوب واجب باشد یا واجب نباشد، مالی که مغصوب هست. ولی از قدیم این عنوان مغصوب جزء مواردی که زکات واجب نیست عنوان مغصوب قرار داده شده. در خلاف شیخ هست، در بحثی که می‌کند کلمۀ مغصوب دارد بعد از آن در خیلی جاهای دیگر هست که حالا من نمی‌خواهم آنها را بخوانم. صاحب انوار الفقاهة خب این مغصوب را، این را که مطرح می‌کند یک ذیلی دارد در مورد مغصوب، من در مورد آن ذیل می‌خواهم یک صحبتی بکنم.

می‌گوید السابعة لا زکاة فی جمیع الاجناس علی المغصوب و لا یجری فی الحول ما دام مغصوباً خلافاً لمن خصه بامهات الاحوال و اطلاق الاجماع یردّه. حالا در مورد آن هم صحبت می‌کنم. یک نکته‌ای دارد که آن را هم عرض می‌کنم. می‌گوید در مغصوب در هیچ یک از اجناس زکات نیست، چه اجناسی که سال دارند، چه اجناسی که سال ندارند. اجناس نه گانه نقدین درش سال معتبر است، انعام ثلاثه درش سال معتبر است ولی غلات اربعه درش سال معتبر نیست. ایشان می‌گوید که حالا فرقی نیست بین آنهایی که درشان سال معتبر باشد یا سال معتبر نباشد. می‌گوید در مدارک آنها را اختصاص داده به آنهایی که سال هست، این خودش یک بحثی هست که باید این بحث را بکنیم که آیا اصلاً شرطیت تمکن از تصرّف اختصاص دارد به امّهات الاحوال، اجناسی که سال در آنها معتبر هست یا مطلقا معتبر است. آن یک بحثی را عرض می‌کنم حالا بحث ؟؟؟ این تمام بشود در مورد این هم همین الآن صحبتی می‌کنم. آن که الآن می‌خواهم عرض کنم ذیل عبارت است. ایشان می‌گوید و لو امکنه الغاصب من التصرّف و هو فی یده لم یخرج عن کونه مغصوباً. اگر غاصب اجازه داده که در این مال من تصرّف کنم در حالی که، حالا این و هو فی یده دو جور، نمی‌دانم عبارت مراد در ید غاصب است یا در ید مغصوب منه هست.

شاگرد: در ید مغصوب منه باشد دیگر فسخ

استاد: نه، غصب کرده ولی در اختیارش گذشته می‌گوید تصرف می‌توانی بکنی ولی نمی‌توانی بفروشی. حالا آنش خیلی مهم نیست.

شاگرد: می‌گوید اکراه است، غصب نیست

استاد: حالا غصبش، غصب کرده ولی الآن در اختیارش گذاشته. آن لو امکنه الغاصب من التصرّف و هو فی یده، این شاید بیشتر مراد این هست که در ید غاصب باشد، حالا آن نکته‌ای که می‌خواهم بگویم خیلی دخالت در این بحث ندارد.

و لو امکنه الغاصب من التصرّف و هو فی یده لم یخرج عن کونه مغصوباً.

ایشان کلمۀ مغصوب را خودش را یک موضوع قرار داده. می‌گوید مغصوب حالا وقتی که غاصب اجازه می‌دهد که در حالی که در ید غاصب هست درش تصرف کند این مغصوب صدق می‌کند، مغصوب صدق کرد دیگر کأنّ زکات درش واجب نیست. این را برای چی می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد کأنّ به اطلاق اجماع تمسک کند که اجماع کأنّ بر کلمۀ مغصوب وارد شده. در حالی که ولو کلمۀ مغصوب در عبارت‌های فقهای ما از قدیم وارد شده ولی تعلیلاتی که در مورد مغصوب هست این تعلیلات اقتضاء می‌کند این فرض را مراد نیست. کلمۀ مغصوب می‌گویم در خلاف هست و در منابع عامه هم این بحث از قدیم مطرح بوده که، یک عبارتی در آن جلسه خواندم، عبارتی بود از عثمان و کی بود، ابن عمر، از عثمان و ابن عمر تعبیر کرده بود که زکات برای مقدور علیه هست. بنابراین اگر این مقدور علیه را باید دید آیا شیءای که در دست غاصب هست ولی غاصب اجازه می‌دهد من در آن تصرف کنم، این تعبیر مقدور علیه، شاید بگوییم آن را می‌گیرد. حالا آن یک جهت. در مغنی ابن قدامه تعلیلی بر همین بحث مغصوب را که می‌آورد، می‌گوید اذا غُصِبَ مالٌ زکاه، یعنی اذا غصب الرجل مالاً. می‌گوید کسی که مالش را دیگری غصب کرده، در مال مغصوب اختلافی است که زکات واجب هست یا واجب نیست. در ذیلش می‌گوید که و الحکم فی. یک بحث ادبی اوّل می‌کند بعد می‌گوید و الحکم فی المغصوب و المسروق و المجحود و الزال واحد و فی جمیعه روایتان احداهما لا زکاة فیه، نقله العسرم و المیمونی و متاعا صارک المستفاد یستقبل به قولا و بهذا قال ابو حنیفه و الشافعی فی قدیم قوله لانه مال خرج عن یده و تصرّفه و صار ممنوعاً منه فلم یلزمه زکاته.

تعلیلی که بر مغصوب هم آوردند این که نمی‌تواند دیگر در آن تصرف کند. بنابراین ما اگر هم بخواهیم، یک نکته‌ای می‌خواهم، نکته‌ای در جلسۀ قبل هم اشاره کردم که مرحوم آقای داماد، حاج آقا می‌فرمودند که تفاوتی بین سبک مرحوم آقای داماد و سبک آقایان دیگر بود این بود که اینها گاهی اوقات می‌آمدند یک قاعده استخراج می‌کردند ولی آن قاعده را دیگر به اطلاق و تقییدش تمسک می‌کردند. انوار الفقاهة این کلمۀ مغصوب را که در عبارت‌های شیخ طوسی و اینها وارد شده به آن کأنّ تمسک کرده گفته این مغصوب اطلاق دارد. مجرد این که من می‌توانم در حالی که این مال در دست غاصب است درش تصرف کنم مغصوب را از مغصوب بودن خارج نمی‌کند. در حالی که اگر به نکتۀ بحث توجه می‌شد این اطلاق‌گیری درست نبود. اوّلاً مغصوب ما در روایات هیچ مغصوب نداریم. یعنی این را، اگر نکتۀ بحث را بحث، آن بحثی که در میان عامه مطرح است مطرح بشود بگوییم که این چون یک موضوعی بوده در میان عامه مطرح بوده کأنّه ما خصوصیتی برای غائب و اینها نیست، مغصوب هم داخل در بحث هست. عیب ندارد، اشکال ندارد، ما مثلاً اینجوری بخواهیم بگوییم که ولو روایات عنوانش غائب هست، مغصوب در روایت وجود ندارد ولی چون در میان عامه علاوه بر غائب و زال و امثال اینها کلمۀ مغصوب را هم به کار بردند و حکمش را حکم واحد دانستند اختصاص به غائب ندارد، عیب ندارد. ولی بحث سر این هست که خود مغصوب را هم به چه مناطی آنها تعبیر می‌کنند؟ مغصوب را آن فرد ظاهرش را مرادشان هست، یعنی مغصوبی که دیگر من نمی‌توانم در آن تصرّف کنم. یک اطلاق‌گیری در مورد مغصوب نباید کرد، با توجه به تعلیلاتی که وجود دارد می‌گوید مغصوب چون من نمی‌توانم در آن تصرف کنم به خاطر همین زکات واجب نیست. حالا از خود روایات را هم اگر ما می‌خواستیم، بخواهیم از روایات تعدی کنیم جایی که من می‌توانم درش تصرف کنم ولی عنوان غصب بر آن صدق می‌کند، دیگر نمی‌شود از آن روایاتی که در مورد غائب آمده حکم این مورد را هم استفاده کنیم. یعنی چه بخواهیم ما به خود آن روایات ازش القاء خصوصیت بکنیم، روایات موضوعش غائب است، مال غائب، مالی هست که من نمی‌توانم در آن تصرف کنم، حالا آن بحث این که تصرف مراد تصرّف خارجی هست یا تصرّف اعتباری آن را کنار بگذارید، منهای آن بحث. بالأخره فرض کنید همان تصرّف خارجی، من در مال، قدر مسلّمش مثلاً تصرّف خارجی. من در مال غائب نمی‌توانم تصرّف خارجی بکنم. بنابر این خب فرض کنید مال مغصوبی که نتوانم درش تصرّف کنم، آن زکات واجب نباشد. ولی مال مغصوبی که بتوانم در آن تصرف کنم آن دیگر دلیل بر این که زکات واجب نباشد چی است؟ اینجور کأنّ معقد اجماع کلمۀ مغصوب هست و از مغصوب بودن خارج نمی‌شود، این سبک، سبک درستی نیست، باید دید آن کسی که کلمۀ مغصوب را به کار برده از چه دلیلی این کلمۀ مغصوب را به کار برده؟ گاهی اوقات آن دلیل خود مغصوب را هم قید می‌زند. عرض کردم دلیلش چه روایات باشد، چه این که در میان عامه بحثی که مطرح شده اختصاص ندارد به آن غائب و امثال اینها، حکم مغصوب و غائب حکم واحد دانسته شده مراد مغصوبی هست که لا یقدر المالک التصرف فیه، اما مغصوبی که یقدر علی تصرف فیه این دلیل شامل نمی‌شود حالا دلیل دیگر داشته باشیم، نداشته باشیم آن یک حرف دیگر است. دلیل دیگر هم نداریم، ما دلیلی نداریم که مالی که من می‌توانم.

محصَّل عرض ما تا اینجا این شد که اوّلاً مراد از تصرف در این عبارت التمکن من التصرّف اختصاص ندارد به تصرّف خارجی. تصرّف اعتباری را هم شامل می‌شود. و مالی که غائب باشد زکات درش نیست. خب یک بحث این هست که آیا این اختصاص دارد این شرط، شرطیت تمکن از تصرّف برای همۀ اجناس زکوی است؟ یا اختصاص دارد به امّهات الاحوال. صاحب مدارک ایشان کأنّ اختصاص داده به امّهات الاحوال. من یک مقدار می‌خواستم نگاه بکنم ببینم اقوال علما به چگونه هست؟ دیدم که یک تفصیل دیگری غیر از تفصیل صاحب مدارک، ممکن است از عبارت شیخ طوسی در مصباح المتهجد استفاده بشود، یعنی اجناسی را که حول در آنها معتبر است. یعنی انعام ثلاثة و نقدین نه غلات، در غلات حول معتبر نیست. رفتم ببینم که بحث آیا این شرط را آقایان که شرط دانستند چگونه شرط دانستند؟ یک سری آقایان عنوان را اصلاً تمکن از تصرّف قرار ندادند، مثلاً مال غائب. در فقه الرضا عنوانی که می‌گوید زکات ندارد می‌گوید لیس علی المال الغائب زکاةٌ. صفحۀ ۱۹۶.

صفحۀ ۱۹۸ هم می‌گوید و ان غاب عنک مالک فلیس علیک زکاته الا ان یرجع الیک و یحول علیه الحول و هو فی ایدک هست شاید یدک درست‌تر باشد:

«إلا أن يكون مالك على رجل متى ما أردت أخذت منه فعليك زكاته فإن رجع إليك نفعه لزمتك زكاته فإن استقرضت من رجل مالا» تا آخر عبارت.

شبیه این عبارت فقه الرضا در مقنع صدوق و فقیه هم وارد شده. عین فقه الرضا و مقنع صدوق و من لا یحضره الفقیه این یک مشابهت‌هایی هست که احتمال زیاد این مشابهت به خاطر این هست که در کتاب شرایع علی بن بابویه آن عبارت‌های فقه الرضا آمده، احتمال زیاد دیدم مستقیم به چیز منتقل نشده باشد از شرایع علی بن بابویه منتقل شده باشد در مقنع و فقیه. در عبارت مقنع این هست دقیقاً همان عبارت‌های فقه الرضا وجود دارد، بعضی عبارت‌هایش یک کمی تغییر، عبارت ادبی‌اش را عوض کرده.

«و إن غاب عنك مالك فليس عليك شي‌ء إلى أن يرجع إليك مالك، و يحول عليه الحول و هو في يدك، إلا أن يكون مالك على رجل، متى أردت أخذه منه تهيأ لك»

آنجا عبارتی بود متی ما اردت اخذت منک، اینجا دارد «متى أردت أخذه منه تهيأ لك فان عليك فيه الزكاة، فإن رجعت إليك منفعته لزمتك زكاته.»

آن «لزمتك زكاته.» آنجا فعلیه زکاته بود، این «فان عليك فيه الزكاة، فإن رجعت إليك منفعته لزمتك زكاته.» آن نفعه هست آنجا منفعته هست، زکاته. مقنع، صفحۀ ۱۶۸؛ و شبیه‌اش با یک مختصر تغییری در عبارت فقیه جلد ۳، صفحۀ ۳۰ هست.

اینها عبارت‌هایی هست که اصلاً درش تمکن در تصرّف نیامده. اوّلین جایی که تمکن از تصرّف درش وارد شده در مقنعه است. ولی نه تمکن از تصرّف را به عنوان قید مستقل. قید برای غائب قرار داده. در مقنعه، صفحۀ ۲۳۹ دارد لا زکاة علی المال الغائب عن صاحبه اذا عُدِمَ التمکن من التصرف فیه و الوصول الیه. می‌گوید مال غائب خصوصیت ندارد، مال غائب از این، اگر مال غائب را من بتوانم درش تصرف کنم زکات دارد، به شرطی که «إذا عُدِم التمكن من التصرف فيه و الوصول إليه.» بعداً می‌گوید «و لا زكاة في الدين» را هم مطرح می‌کند، «و لا زكاة على المقرض» را هم مطرح می‌کند، بعد می‌گوید: «فمتى تمكن رب المال الغائب منه و رجع الدين إلى صاحبه و وصل القرض إلى مالكه و حال على كل واحد منهم الحول عنده وجبت فيه الزكاة»

بحث تمکن هم در اوّلش اخذ کرده، ولی تمکن را در مورد مال غائب اخذ کرده.

در جمل العلم و العمل سید مرتضی صفحۀ ۱۱۹ هم همین مطلب هست «و لا زكاة في المال الغائب عن صاحبه الذي لا يتمكن من الوصول اليه.»

اوّلین کسی که، تا آنجایی که من یک مقداری جست‌وجو کردم در کتاب‌های قدما دیدم که عنوان تمکن از تصرف را به عنوان یک قید مستقل شرط کرده مرحوم شیخ طوسی در مصباح المتهجد است. در مصباح المتهجد شرط کرده ولی آن را در زکات ذهب و فضه آورده، نه مطلق امهات الاحوال. در ذهب و فضه آورده ولی در غلات و ابل و بقر و غنم نیاورده. حالا عبارتش را می‌خوانم.

من تصورم این است که با وجودی که ایشان این را در زکات غلات و ابل و بقر و غنم نیاورده مرادش این نیست که در آنها شرط نیست. این ولو یک قدری سوء تعبیر هست، تعبیر را بد تعبیر کرده و الا نمی‌خواهد تفصیل قائل بشود بین زکات ذهب و فضه و زکات غلات اربعه و انعام ثلاثة. حالا عبارت‌هایش را می‌خوانم می‌خواهم توضیح بدهم که از کجا من این مطلب را در آوردم.

در مصباح المتهجد جلد ۲، صفحۀ ۸۵۶ می‌گوید: «فشروط زكاة الذهب و الفضة الملك و النصاب و كمال العقل و التمكن من التصرف في المال و حئول الحول»

بعد می‌گوید: «أما زكاة الغلات الأجناس الأربعة فشروطها الملك و النصاب و لا يراعى باقي الصفات»

فقط ملک و نصاب هست باقی صفات دیگر درش معتبر نیست.

در ابل و بقر و غنم هم دارد: «فشروط الزكاة فيها الملك و النصاب و كونها سائمة و حئول الحول»

در زکات غلات و زکات انعام ثلاثه در هیچکدامشان آن تمکن از تصرف را ذکر نکرده بلکه در زکات غلات اربعه می‌گوید «و لا يراعى باقي الصفات»، این تعبیر را هم دارد.

ولی من فکر می‌کنم این «لا يراعى باقي الصفات» که می‌گوید ناظر به تمکن از تصرّف نیست، چون بعداً یکی یکی می‌آید تصریح می‌کند، می‌گوید و لیس من شروط الغلات کمال العقل. در غلات کمال عقل معتبر نیست بنابراین در مال صبی و مجنون هم زکات هست. «و حئول الحول ليس بشرط أيضا»، اصلاً در مورد تمکن از تصرف هیچ صحبتی نمی‌کند، شرط هست یا شرط نیست. جایی که می‌خواهد تطبیق کند می‌گوید شرط نیست اسمی از چیز نمی‌برد. در مورد ابل و بقر و غنم هم می‌گوید: «فشروط الزكاة فيها الملك و النصاب و كونها سائمة و حئول الحول و ليس كمال العقل شرطا فيها كما قلناه في الغلات»

در غلات هم ما گفتیم که کمال عقل معتبر نیست بنابراین برای مجنون و صبی هم در غلاتشان زکات هست در ابل و بقر و غنمشان زکات هست. آن که ایشان تکیه‌اش روی اینها هست برای کمال عقل است، عمدتا تکیه‌اش، حالا در غلات چیز، حول هم معتبر هست آن هم هست، ایشان آن چیزی که می‌خواسته در واقع این را تفکیکی بکند این وسط رویش تکیه داشته بحث کمال عقل بوده، این که حالا تمکن از تصرف در آنها معتبر هست، در آنها معتبر نیست، هیچ چیزی در مورد آنها ندارد. و من تصور می‌کنم وجهی ندارد که ما قید بزنیم، روایاتی که ما داریم، روایات اختصاصی ندارد به یک جنس خاصی، همۀ اجناس را دارد، مال غائب و امثال اینها، یا ارثی می‌گوید که طرف دارد، ارث لازم نیست حتماً ممکن است، آن روایاتی که اطلاق ادله‌ای که ما داریم شرطیتش را در تمام آن، حالا تعبیر تمکن از تصرف نمی‌کنیم، ما می‌خواهیم بگوییم در مال غائب، مال مدفون، مال مجحود امثال اینها، حالا مدفون و مجحود و اینها، مدفون گاو و شتر که نمی‌تواند دفنشان کنند ولی خب ممکن است آنها گم بشوند. بحث فقط دفن کردن نیست. بحث گم شدن فرض کنید الآن در بیابان‌های قم شترها را رها می‌کنند، شترها بعد خودشان می‌روند پیدایشان می‌کنند آن چیزها، یک نشانه دارند، این شترها ول هستند خودشان می‌چرند و امثال اینها. بعد هر موقع بخواهند با نشانه شترهای هر کس از این طرف حاجی آباد و آن طرف‌ها در بیابان‌ها و آن جاها، بچه شترها و شترها آنجا معمولاً هستند. حالا یکی چیزش گم شد، به طوری که دیگر امکان دسترسی به آن پیدا نکردند، زال، یکی از مصداق‌هایی که هست، آن مدفون و اینها خصوصیت ندارد چون می‌گوید لأنّه کان غائباً عنه، در خود مدفون هم تعلیل می‌آورد به خاطر غیبت، این غیبت خصوصیت ندارد حالا این به اصطلاح نقدین باشد، غیر نقدین باشد به نظر می‌رسد که هیچ وجهی ندارد برای این که ما اینها را تخصیص بزنیم به خصوص بعضی از اقسام. این اجمال این بحث.

حالا بحث عمده بحثی بود که دیروز اشاره کردم که ما در منذور التصدّق، در موقوف، در مرهون آیا در اینها زکات هست یا نه، این ۳ تایی که آقای خویی مورد بحث قرار دادند اینها را ملاحظه بفرمایید، دوستانی که کلاس راهنما هستیم ادامۀ بحث مرحوم آقای، بحث آقای حکیم که تمام شد بحث مرحوم آقای خوانساری قرار بود ما خوانده بشود. بحث مرحوم آقای خوانساری را ملاحظه بفرمایید، بحث آقای خویی را هم ببینید. آن تعبیراتی که امروز من عرض کردم مرحوم آقای خویی کلمات یک مقداری بحث برایشان، این دو تا بحث با همدیگر قاتی شده این را ملاحظه بفرمایید و این را صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان